علی‌اصغر هادی‌زاده
مشاور عالی فدراسیون نابینایان:

مسئولان یک روز با چشم‌بند تردد کنند تا دشواری زندگی معلولان را بفهمند

سرمربی تیم ملی دوومیدانی نابینایان پیشنهاد می‌کند در روز جهانی معلولان تعدادی از مسئولان یک روز را با چشم‌بند سر کار بروند و به صورت نابینا یا به وسیله ویلچر تردد کنند. در واقع روز جهانی معلولان را مثل آنها زندگی کنند تا همدلان بیشتری داشته باشند و بفهمند این قشر چه سختی‌هایی را تحمل می‌کنند.

علی‌اصغر هادی‌زاده، مشاور عالی فدراسیون نابینایان و سرمربی تیم ملی دوومیدانی نابینایان در گفت‌وگو با «جوان» در مورد مشکلات مختلف معلولان در کشور می‌گوید: واقعیت مطلب این است که در دنیای امروز تمام سعی و تلاش مجامع و دولت‌ها باید بر این مبنا قرار گیرد که عدالت بین همه آحاد برقرار شود، چرا که فلسفه زندگی افراد عدالت است.

وی توضیح می‌دهد: وقتی ما از عدالت در همه زمینه‌ها حرف می‌زنیم، به هر حال باید طوری برنامه‌ریزی شود که همه مردم در رابطه با بحث خدمات شهری و امکانات دولتی و حقوقی یکسان بهره‌ببرند.

هادی‌زاده با اشاره به محدودیت‌های قشر معلول در زمینه‌های مختلف جسمی و حرکتی می‌افزاید: یک معلول بنا به دلایل مختلف شبیه سایر افراد نیست و امکان زندگی مثل بقیه را ندارد. در نتیجه مهم‌ترین وظیفه دولت این است کاری کند که یک معلول مثل سایر افراد بتواند از امکانات استفاده کند.

وی مثال‌های مختلفی از جمله مترو، اتوبوس، تاکسی، سالن ورزشی، کتابخانه، سینما و پارک‌هایی آورد و می‌گوید: اینها تنها بخشی از امکاناتی است که سایر افراد به صورت معمول و روزمره استفاده می‌کنند، در حالی که امکانات فراتر از موارد مطرح شده است و معلولان از آنها محروم هستند. طبق گفته وی، امکانات باید طوری طراحی و ساخته شود تا یک معلول هم در حد دیگر افراد استفاده کند.

اولین و مهم‌ترین خواسته معلولان این است که مردم نگاه ترحم‌آمیز خود را از معلولان برداردند. یک معلول دوست ندارد مردم از روی ترحم و دلسوزی احساس وظیفه در قبال آنها داشته باشند. بدترین کار از سوی مردم این است که مردم این امر را بی‌توجه عملی انجام دهند

هادی‌زاده با اشاره به محدودیت‌های قشر معلول در زمینه‌های مختلف جسمی و حرکتی می‌افزاید: یک معلول بنا به دلایل مختلف شبیه سایر افراد نیست و امکان زندگی مثل بقیه را ندارد. در نتیجه مهم‌ترین وظیفه دولت این است کاری کند که یک معلول مثل سایر افراد بتواند از امکانات استفاده کند.

وی به کسانی که در چهارمحدودیت جسمی هستند، می‌گوید: هیچ وقت امید خود را از دست ندهید و هر طور است، خودتان برای خودتان ناجی باشید و منزوی و گوشه‌گیر نباشید.

درباره انتظارات خود از جامعه می‌گوید: با ما مثل بقیه افراد معمولی رفتار کنند. چرا طوری رفتار می‌کنند که انگار ما متفاوت یا آنچه از صحبت‌های این نویسنده چون متوجه شدم، این بود که نگاه سنگین دیگران روی خود را دوست ندارد. وی در این باره گفت: این نگاه‌ها باعث خانه‌نشینی کسانی می‌شود که دچار محدودیت جسمی هستند

مبلمان شهری هم محدودیت جسمی ما را محدودتر می‌کند. ما به خاطر محدودیت‌هاست که خانه‌نشین می‌شویم، در حالی که مناسب‌سازی شهر باعث می‌شود استقلال پیدا کنیم و از نزاوتر شویم. مسئولان کمی به ما فکر کنند

زهرا در صحبت‌های آخرش می‌گوید: من پرانرژی هستم و قصد دارم پرانرژی‌تر هم زندگی را ادامه دهم. چه شاد باشم و چه نباشم، وقتی و روزهای آن در گذر است و وضعیت من و افراد شبیه من تغییر نمی‌کند، بنابراین خوشحال بودن و پرانرژی بودن را انتخاب کردم، چون دوست ندارم، انرژی افراد و خانواده را ناراحت یا آنها را از انگیزه و شوق زندگی ناامید کند. در این سال‌های زندگی هم همواره به لطف خدا افراد دوست می‌گیرم و از نزاوتر شویم. مسئولان کمی به ما فکر کنند.

زهرا اسگوئی ۲۹ساله، اهل تبریز، نویسنده و ورزشکار است. محدودیت جسمی زهرا به دوران نوزادی برمی‌گردد. تندرست به دنیا می‌آید اما به دلیل اشتباه پزشکی و تزریق سرم قند نمکی بیش از حد معمول به مغز او فشار وارد و در نهایت دچار محدودیت جسمی و حرکتی می‌شود.

زهرا هم مثل بسیاری دیگر از افرادی که دچار محدودیت جسمی هستند، می‌گوید: من در دوران کودکی ارتباط خوبی با بچه‌ها داشتم و به هیچ عنوان متوجه محدودیت خودم نشدم، اما زمانی که بزرگ‌تر شدم، این محدودیت را بیشتر درک کردم.

با مرور زمان و برنامه‌های زندگی اش صحبت کردم که گفت: از سال ۹۴ با ورزش بوچیا آشنا شدم و از سال ۱۴۰۱ هم نویسندگی را آغاز کردم و در نهایت به چاپ کتاب رسیدم.

وی نویسندگی خود را مرهون لطف خداوند و بعد از آن فردی به نام میکائیل نظری از فعالان فرهنگ و هنر می‌داند و می‌گوید: اسم کتابم دختری از جنس فولاد است. در این کتاب از خودم و سختی‌هایی که در زندگی کشیده‌ام، نوشته‌ام و خدا را شکر کتابم اسمال به چاپ دوم رسیده است. قصد من این بود تا با این داستان به سایر معلولان که مشکلات مشابه دارند، حس امید به زندگی بدهم.

زهرا به «جوان» توضیح می‌دهد: من خانواده کوچکی دارم. پدرم را سال‌ها پیش از دست دادم‌اه و در حال حاضر با مادرم زندگی می‌کنم. عامل اصلی موفقیتم حمایت‌های بی‌اندازه مادرم بود.

وی به کسانی که دچار محدودیت جسمی هستند، می‌گوید: هیچ وقت امید خود را از دست ندهید و هر طور است، خودتان برای خودتان ناجی باشید و منزوی و گوشه‌گیر نباشید.

درباره انتظارات خود از جامعه می‌گوید: با ما مثل بقیه افراد معمولی رفتار کنند. چرا طوری رفتار می‌کنند که انگار ما متفاوت یا آنچه از صحبت‌های این نویسنده چون متوجه شدم، این بود که نگاه سنگین دیگران روی خود را دوست ندارد. وی در این باره گفت: این نگاه‌ها باعث خانه‌نشینی کسانی می‌شود که دچار محدودیت جسمی هستند

زهرا اسگوئی ۲۹ساله:

«دختری از جنس فولاد»

داستان زندگی من و بسیاری از معلولان است

خواسته هر معلولی داشتن یک زندگی معمولی!

حسین گل‌محمدی

معلولان یا به تعبیر بهتر و درست‌تر توان یابان، توقع زیادی از زندگی و جامعه، از من و شما ندارند. برخلاف تصورات ما که وضعیت آنان را بسیار پیچیده می‌کنیم یا غافلی می‌دانیم، آنان خواسته‌هایی ساده دارند. خواسته هر معلولی برخورداری از یک زندگی معمولی است. فهم این خواسته و تحقق آن نیز چندان موضوع پیچیده‌ای نیست.

یک معلول یا توان یاب به نسبت وضعیتی که دارد می‌خواهد درس بخواند، مدرسه و دانشگاه برود، شاغل شود، ازدواج کند، مثل همه ما تفریح و سرگرمی داشته باشد و از حداقل مواهب خدادادی استفاده کند. اما آیا خانواده‌های دارای عضو معلول، آیا جامعه و مسئولان به درک و فهم درستی از آنچه توان یابان می‌خواهند، رسیده‌اند و آیا راه باسخ به آن را می‌دانند؟ تجربه نشان داده است توجه صحیح و منطقی به جامعه توان یابان، نه تنها موجب بسامانی زندگی آنان می‌شود، بلکه شرایط شکوفایی استعدادهای‌شان را فراهم می‌سازد و در این مسیر درست و سازنده، هم فرد توان یاب، هم کشور و جامعه، از خدمات مفید این قشر به خوبی بهره‌مند می‌شوند.

وی در رابطه با قوانین فعلی در مورد معلولان به «جوان» می‌گوید: من به جرئت می‌گویم قوانین خوبی در حمایت از معلولان وجود دارد اما آنچه همه را رنج می‌دهد، عدم اجرایی شدن قوانین است.

یکی از مثال‌های وی در این زمینه به شرایط استخدام معلولان برمی‌گشت که در این زمینه بیان می‌کند: ۳ درصد از ظرفیت کل دستگاه‌های دولتی باید به افراد دارای معلولیت اختصاص داده شود اما کجا چنین قانونی اجرایی شود، مگر نه اینکه طبق قانون مسلمان شهری باید شرایط تسهیل رفت و آمد معلولان را فراهم کند اما در عمل شاهد هستیم هیچ کدام از این موارد رعایت نمی‌شود.

به گفته وی، اگر قوانین اجرایی نشود، بخش عمده‌ای از مشکلات حل خواهد شد چرا که قانون جامع و کامل است و همه ابعاد زندگی یک معلول در آن دیده شده است؛ از کار و ورزش و خدمات اجتماعی گرفته تا مسلمان شهری. اما متأسفانه قوانین یا اجرایی نمی‌شود یا ناقص اجرایی می‌شود.

هادی‌زاده بیان می‌کند: بهترین کار در روز جهانی معلولان این است که یک بار قوانین را نگاه کنند تا بندهای اجرایی شده یا ناقص اجراشده آن را مورد بررسی قرار دهند، حتی اگر ۱۰ درصد آن اجرایی شود، باز هم مورد رضایت است.

وی در مورد توقعات معلولان از جامعه و مردم می‌گوید: اولین و مهم‌ترین خواسته معلولان این است که مردم نگاه ترحم‌آمیز خود را از معلولان بردارند. یک معلول دوست ندارد مردم از روی ترحم و دلسوزی احساس وظیفه در قبال آنها داشته باشند. بدترین کار از سوی مردم این است که از روی ترحم عملی انجام دهند.

هادی‌زاده تصریح می‌کند: نه ترحم، بلکه وظیفه عقلی و انسانی و دینی ما ایجاب می‌کند نسبت به معلولان جامعه خدمتگزار باشیم و از دولتمردان انتظار دارم از لحاظ خدمات شهری طوری برنامه‌ریزی کنند تا همه از امکانات شهر یکسان استفاده کنند.

به اعتقاد مشاور عالی فدراسیون نابینایان درصد کمی از معلولان از امکانات شهر استفاده می‌کنند چرا که برای معلول بهینه‌سازی و طراحی نشده است. اصلاح مبلمان شهری و دسترسی به امکانات آن، انتظار ساده‌ای است که باید فراهم شود.

وی به توانمندی‌های معلولان اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر معلولان اشتغال داشته باشند، به کسی نیاز ندارند. آنان افراد توانمندی هستند و نباید این قشر به صرف یک نقص جسمی تعریف شوند. معلولان کارهای بزرگی انجام می‌دهند و نمونه‌های آن در بحث ورزش دیده می‌شود که همپای افراد غیرمعلول فعالیت می‌کنند و می‌درخشند. افراد معلول سیار مبارز، سختکوش و خوش‌فکر هستند.

به اعتقاد وی، اشتغال معلولان بحثی جدی است چرا که وقتی یک معلول درآمد داشته باشد، نیازش به جامعه کمتر می‌شود اما وقتی معلول خانه‌نشین باشد و شغل و درآمد نداشته باشد، به مشکل می‌خورد.

وی با اشاره به تلاش دیگر کشورهای جهان برای حمایت از معلولان بیان می‌کند: برای معلولی که امکان شغل و فعالیت ندارد، باید حداقل حقوق تأمین اجتماعی را تأمین کرد تا عزتمند زندگی کند و اگر امکان شغل نیست، حداقل حقوق برای فرد معلول از طرف دولت پرداخت شود.

چه کم بودم مسئولان مدرسه یک ماه آزمایشی مرا پذیرفتند تا واکنش سایر دانش‌آموزان سنجیده شود و در نهایت در تمام دوران تحصیل در مدارس عادی درس خوانده‌ام. متأسفانه این بزرگ‌ترها هستند که این تفاوت را به بقیه منتقل می‌کنند. من هرگز از بچه‌ها نگاه بدی ندیده‌ام، اما همواره از بزرگ‌ترها و به دفعات واکنش‌های ناخوشایندی دیده‌ام

زینب نوروزی، کارشناس ارشد فناوری اطلاعات، ورزشکار و نقاش:

شرایط جسمانی باعث نشد از اول صف توانستن عقب‌نشینی کنم

در صفحه مجازی‌اش خود را اینگونه معرفی کرده است: یاهام عهد کردن جای خالی دست هامو بسر کنین، اما در گفت‌وگوی تلفنی خود را اینگونه معرفی می‌کند: زینب نوروزی هستم که البته صبا صدا لیم می‌کنند. سال ۱۳۶۲ در یکی از روستاهای قزوین به دنیا آمدم. کارشناسی ارشد مهندسی معماری سیستم‌های کامپیوتری دارم. به عنوان کارشناس IT در گروه بهداشتی فیروز فعالیت دارم و قبل از آن نیز مدیر دپوسیاست و مدیر IT کانون معلولان توانا بودم.

از او درباره نوع معلولیتش پرسیدم که گفت: معلولیت من از ناحیه دو دست و یک پاست، یعنی از ناحیه دوست کاملاً محدودیت دارم و پای راستم ۳۰ سالست از پای چپم کوتاه‌تر است و از مکمل زیر زانو استفاده می‌کنم. معلولیتم مادرزادی و دلیل آن شاید ژنتیکی بوده است. سایر افراد خانواده و برادرانم همگی سالم هستند.

پرسیدم از چه زمانی متوجه تفاوت خود با بقیه شد که این سؤال سراغ داستانی شد: من دوران کودکی به هیچ عنوان متوجه تفاوتم با بقیه نشدم. همه این سال‌ها بر خورد خانواده با من به گونه‌ای بود که نگاه غیرمعمولی به من نداشتند و من چنین حسی را دریافت نکرده‌ام، اما به محض ورود به جامعه تفاوت نگاه‌ها، حرف‌ها و برخوردها باعث شد ذهنیتی برای من به وجود آمد که تو با بقیه متفاوتی. این تفاوت را در خودم صرفاً ظاهری دیدم و شاید تبدیل ظاهر من فرق کند، در حالی که همواره خودم را بالاتر از بقیه دیدم. این بالاتر دیدن نه از روی خودخواهی و خودشیفتگی بلکه از این منظر بود که می‌توانم موفق باشم. خودم را عقب‌تر از بقیه ندیدم. خودم را در خانه حس نکردم، نگذاشتم سایر افراد به دلیل این تفاوت خود را بالاتر از من ببینند. نگفتم نمی‌توانم یا از پس کاری برنمی‌آیم. همواره خواستم ابتدای خط بایستم. اولین چیزی که در ذهن من ماند و پاک نشد، برخورد مدیر مدرسه دبستانم بود. من را در مدرسه عادی ثبت‌نام نمی‌کردند اما مادرم به هوش من اشاره می‌کرد. همان زمان نوشتن را با پا شروع کرده بودم. الفبا را می‌دانستم اما مدیر مدرسه می‌گفت امکان ندارد. می‌گفت بچه‌ها از شرایط جسمی من می‌ترسند، در حالی که همان بچه‌های دبستان و همه کلاسی‌های من بچه‌هایی نبودند دوستان فعلی من هستند و هیچ کدام از بچه‌ها عکس‌العمل بدی نداشتند. در نهایت به واسطه یکی دیگر از مسئولان مدرسه من یک ماه آزمایشی پذیرفته شدم تا واکنش سایر افراد سنجیده شود و در نهایت در تمام دوران تحصیل در مدارس عادی درس خواندم. متأسفانه این بزرگ‌ترها هستند که این تفاوت را به بقیه منتقل می‌کنند. من هرگز از بچه‌ها بدی ندیده‌ام اما همواره از بزرگ‌ترها به دفعات واکنش‌های ناخوشایندی دیده‌ام.

از او درباره شرایط کارخانه فیروز پرسیدم که گفت: من سال‌ها پیش با آقای موسوی، مدیرعامل فیروز آشنا شدم. همان سوم ابتدایی خاطرم است به من گفتند تو باید درس بخوانی و یکی از مدیران من باشی. من همواره فکر می‌کردم باید درس بخوانم تا بتوانم کنار آقای موسوی کار کنم. در نهایت با ورود به کانون توانا توانستم جهشی را بزنم. در حال حاضر هم در کنار کار در شرکت فیروز در کانون هم فعال هستم.

در مورد شیوه فعالیت خانم نوروزی و دشواری فعالیت در حوزه IT از او درباره و مدیر IT کانون معلولان توانا بودنم. فعلم‌ام طراحی شده است و این طراحی هم برمی‌گردد به دوران اگر کم‌کاری بوده از جانب خودم بود.

یکی از موضوعات مورد اشاره در صحبت‌های خانم نوروزی به حوزه آموزشی برمی‌گشت که اعتقاد داشت: آموزش‌وپرورش باید جای آموزش را برای کودکان و نیز افرادی که محدودیت حرکتی دارند، باز کند و از همان کودکی این آموزش‌ها داده شود.

نکات پایانی در صحبت‌های خانم نوروزی ساعت‌ها ذهن من را کنار گذاشت. آنها برای ازدواج‌شان با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو بوده‌اند، ولی از آنجا که باد گرفته بودند چطور با مشکلات مقابله کنند تا به هدف برسند، برای رسیدن به این هدف هم تلاش کرده و بالاخره زندگی مشترک‌شان را بعد از رضایت والدین‌شان شروع کرده‌اند. فرزانه متولد ۷۴ و محسن متولد ۶۶ است. آنها در گفت‌وگویی به سؤالاتم پاسخ دادند. ابتدا فرزانه گفت: معلولیتم جسمی - حرکتی و مادرزادی است، اما ژنتیکی نیست. در دوران بچگی به خاطر بیماری استخوان شدید، شکستگی‌های متعددی داشتم و مدام در بیمارستان بستری بودم. کمی که بزرگ‌تر شدم، برپس گذاشتم و حالا با آن راه می‌روم.

آیا خواهر و برادر دیگری دارید؟

بله من دختر سوم خانواده هستم و دو خواهر دیگرم سالم هستند.

در دوران تحصیل مشکلی نداشتید؟

بدون مشکل که نبود، چون نمی‌توانستم راه بروم. در ابتدای تحصیل مادرم مرا با کالسکه به مدرسه می‌برد. بعد که بزرگ‌تر شدم با دوچرخه رفت و آمد می‌کردم تا اینکه برپس گرفتند و به دانشگاه رفتم.

مدرک تحصیلی‌ات چیست؟

کارشناس حسابداری.

چطور با مؤسسه عبدالغدیر آشنا شدید؟

شش سال قبل، بهانه این آشنایی به زمانی برمی‌گردد که می‌خواستم گواهینامه بگیرم. پدرم قول داده بود اگر گواهینامه‌ام را بگیرم، برایم ماشین می‌خرد. قسمت بود ماشین را از فرد مقابل خریداری کنیم. او این مؤسسه را پیشنهاد داد و من که تم آخر دانشگاه بودم به اینجا آمدم.

به چه قصدی وارد مؤسسه شدید؟ آیا از همان اول قصد کار کردن داشتید؟

ابتدا برایم جیره تفریح داشت اما وقتی در کلاس کامپیوتر شرکت کردم، جدی‌تر شدم و با هدف کلاس‌ها را دنبال کردم. بعد برای پروژه‌ای نیرو می‌خواستند که تست گرفتند و نمره آوردم. حالا هم مسئول مرکز تمامی هستم.

کجای زندگی خیلی سخت گذشت؟

دوران بچگی‌ام که همه در بیمارستان رقم خورد.

با این تعاریف به شما ثابت شده است معلولیت محرومیت نیست؟

البته معلولیت شاید در جاهایی محدودیت باشد اما هیچ وقت نگران نبودم و هر کاری را اصید انجام می‌دادم.

ازدواج‌تان در چه سالی بود؟

پنج سال قبل. دو سال نامزد بودیم و حالا سه سال است زندگی مشترک‌مان را محسن را شروع کرده‌ام.

در کارهای خانه مشکلی ندارید؟

خیر. سعی می‌کنم همه امورات خانه را با عشق و آرامش به تنهایی انجام بدهم. هر جا لازم باشد، محسن کنارم است.

آشنایی‌تان چگونه رقم خورد؟

در یک اردوی تفریحی نتانز بود که همدیگر را دیدیم و بعد از پیشنهاد داد و من هم قبول کردم.

و بعد...

مخالفت خانواده‌ها خیلی ما را اذیت کرد، اما با توکل به خدا گرفته بودیم برای رسیدن باید تلاش کرد.

پای صحبت یک زوج توان‌یاب

با معلولیت نجنگیم، با موانع معلولیت بجنگیم

فرزانه و محسن از زوج‌های شاغل در مؤسسه عبدالغدیر هستند که در یک برنامه تفریحی نتانز از طرف مؤسسه باهم آشنا شده‌اند. آنها برای ازدواج‌شان با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو بوده‌اند، ولی از آنجا که باد گرفته بودند چطور با مشکلات مقابله کنند تا به هدف برسند، برای رسیدن به این هدف هم تلاش کرده و بالاخره زندگی مشترک‌شان را بعد از رضایت والدین‌شان شروع کرده‌اند. فرزانه متولد ۷۴ و محسن متولد ۶۶ است. آنها در گفت‌وگویی به سؤالاتم پاسخ دادند. ابتدا فرزانه گفت: باید قبول کنیم معلولیت جزئی از زندگی‌مان است، نباید با آن بجنگیم بلکه باید با موانع آن بجنگیم و امیدمان را از دست ندهیم.

شوهر فرزانه هم معلول مادرزادی و بیماری‌اش کلاب فوت است. محسن می‌گوید پدر و مادرش خیلی برایش زحمت کشیده‌اند، چرا که رسیدگی و تصمیم عمل جراحی بموقع در همان دوران کودکی باعث شد درصد بالایی از بیماری‌اش درمان شود.

مدرک تحصیلی‌ات چیست؟

دیپلم کامپیوتر.

در دوران مدرسه مشکلی نداشتید؟

خیر، بدون هیچ مشکلی در مدارس عادی درسم را خواندم.

حامیان شما چه کسانی بودند؟

پدر و مادرم. من خیلی به آنها مدیون هستم. اگر در دوران کودکی بموقع مراحل عمل نمی‌کردند، الان نمی‌توانستم راه بروم.

خواهر و برادر هم دارید؟ آنها سالم هستند؟

یک خواهر و یک برادر دارم که خدا را شکر مشکلی ندارند.

از آشنایی با مؤسسه هم مشغول کار بودید یا به خاطر معلولیت خانه‌نشین بودید؟

یک روز هم در جلّه نشسته‌ام. دو سال روزنامه‌نگار بودم. کلاس‌های مختلفی مثل نقاشی و موسیقی می‌رفتم و سه سال هم مرکزی می‌کردم.

و آشنایی با مؤسسه؟

از طریق یکی از دوستانم به اینجا معرفی شدم.

در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

کارشناس مرکز تمامی هستم. پروژه‌هایی را که مؤسسه با آنها قرارداد می‌بندد، پشتیبانی می‌کنم.

از ازدواج با همسرتان بگویید. چرا خانواده‌تان مخالفت می‌کردند؟

آنها فکر می‌کردند فرزانه به خاطر معلولیتی که دارد، نمی‌تواند از مسئولیت خانه‌داری و همسرداری برنیاید. خب حق داشتند، امامن در مدتی که با او آشنا شده بودم به توانمندی‌هایش در کار پی بردم. پیدا کرده بودم و می‌دانستم می‌تواند در خانه و خانواده موفق باشد، ولی خانواده این توانمندی‌ها را ندیده بود و این من بودم که باید ثابت می‌کردم. به لطف خدا و حالا هم آنها را راضی کنم و حالا هم من و هم فرزانه با زندگی خوبی که داریم، ثابت کرده‌ایم که می‌توانیم. حالا همسرم محبتی به دل آنها انداخته است که اگر بخواهد او را نبینند، سراغش را می‌گیرند.

بخواهد تلاش کردیم تا اینکه سقف مشترک‌مان را ساختیم.

این همه امیدواری و پشتکار حتماً تکیه‌گاهی می‌خواهد. برای تو این تکیه‌گاه چه کسی یا چه کسانی بودند؟

اول که خدا است همه می‌بیناهان است، بعد پدر و مادرم، به خصوص پدرم که به من اعتماد به‌نفس بالایی می‌داد و مرا در همه کارها حمایت می‌کرد. اعتماد به‌نفس که باشد، زندگی رونق خوبی دارد.

چه توصیه‌ای به دیگر معلولان دارید؟

باید قبول کنیم معلولیت جزئی از زندگی‌مان است، نباید با آن بجنگیم بلکه باید با موانع آن بجنگیم و امیدمان را از دست ندهیم.

آیا خواهر و برادر دیگری دارید؟

بله من دختر سوم خانواده هستم و دو خواهر دیگرم سالم هستند.

در دوران تحصیل مشکلی نداشتید؟

بدون مشکل که نبود، چون نمی‌توانستم راه بروم. در ابتدای تحصیل مادرم مرا با کالسکه به مدرسه می‌برد. بعد که بزرگ‌تر شدم با دوچرخه رفت و آمد می‌کردم تا اینکه برپس گرفتند و به دانشگاه رفتم.

مدرک تحصیلی‌ات چیست؟

کارشناس حسابداری.

چطور با مؤسسه عبدالغدیر آشنا شدید؟

شش سال قبل، بهانه این آشنایی به زمانی برمی‌گردد که می‌خواستم گواهینامه بگیرم. پدرم قول داده بود اگر گواهینامه‌ام را بگیرم، برایم ماشین می‌خرد. قسمت بود ماشین را از فرد مقابل خریداری کنیم. او این مؤسسه را پیشنهاد داد و من که تم آخر دانشگاه بودم به اینجا آمدم.

به چه قصدی وارد مؤسسه شدید؟ آیا از همان اول قصد کار کردن داشتید؟

ابتدا برایم جیره تفریح داشت اما وقتی در کلاس کامپیوتر شرکت کردم، جدی‌تر شدم و با هدف کلاس‌ها را دنبال کردم. بعد برای پروژه‌ای نیرو می‌خواستند که تست گرفتند و نمره آوردم. حالا هم مسئول مرکز تمامی هستم.

کجای زندگی خیلی سخت گذشت؟

دوران بچگی‌ام که همه در بیمارستان رقم خورد.

با این تعاریف به شما ثابت شده است معلولیت محرومیت نیست؟

البته معلولیت شاید در جاهایی محدودیت باشد اما هیچ وقت نگران نبودم و هر کاری را اصید انجام می‌دادم.

ازدواج‌تان در چه سالی بود؟

پنج سال قبل. دو سال نامزد بودیم و حالا سه سال است زندگی مشترک‌مان را محسن را شروع کرده‌ام.

در کارهای خانه مشکلی ندارید؟

خیر. سعی می‌کنم همه امورات خانه را با عشق و آرامش به تنهایی انجام بدهم. هر جا لازم باشد، محسن کنارم است.

آشنایی‌تان چگونه رقم خورد؟

در یک اردوی تفریحی نتانز بود که همدیگر را دیدیم و بعد از پیشنهاد داد و من هم قبول کردم.

و بعد...

مخالفت خانواده‌ها خیلی ما را اذیت کرد، اما با توکل به خدا گرفته بودیم برای رسیدن باید تلاش کرد.

یک روز با مسئولان، مربیان و توان‌یابان مؤسسه «رعدالغدیر»

توانمندسازی معلولان با ایجاد فرصت و اعتماد میسر می‌شود

رسیدن یک معلول به کار و موفقیت نه تنها هزینه ندارد بلکه موجب پیشرفت در همه زمینه‌ها خواهد شد. برای رسیدن به این مهم نتها دو فاکتور فرصت و اعتماد لازم است. مؤسسه نیکوکاری عبدالغدیر از جمله مؤسسات خیریه‌ای است که شروع کارش با خدمات به جانبازان و معلولان در سال‌های جنگ آغاز شد و بعد از سال‌ها نیاز به تجربه و تلاش بسیار حالا در حوزه کارآفرینی اجتماعی موفق بوده است. امروز این مؤسسه رویکرد حمایتی‌اش را به سمت کسب و کار برده است تا معلول را مدیر ارائه و هوشمندانه کمک کند روی پای خودش بایستد و رشد کند تا نه تنها خدمات نگیرد بلکه ارائه خدمات هم داشته باشد؛ کار خیری که اثری ماندگار دارد. تشکیل این مؤسسه به سال ۱۳۶۳ برمی‌گردد. آن زمان یکی از دوستان شهید جمران وقتی فهمید او در لبنان یک مرکز خیریه تأسیس کرده است و دوست دارد در ایران هم چنین کاری انجام شود، یک مرکز در خیابان هلال احمر تأسیس کرد که خدمات آن برای مجروحان و جانبازان جنگ بود. ابتدا کار موتورپیچی و کامپیوتر انجام می‌شد. تا اینکه سال ۶۷ با تأسیس بنیاد جانبازان این مرکز دست از تلاش نکشید و تصمیم گرفت این بار خدمات را برای معلولان ادامه دهد. این مرکز سال ۱۳۸۰ در شهرک غرب دائر شد اما بعد از مدتی مسئولان مؤسسه متوجه شدند ورودی‌های جدیدشان بسیار کم است، به همین دلیل آسیب‌شناسی کردند و فهمیدند عمده افراد معلول در جنوب شهر و حاشیه شهر ساکن هستند و این بعد مسافت و هزینه رفت و آمد مانع حضور آنهاست، به همین منظور بعد از بررسی و تلاش‌های زیاد، منطقه ۱۸ برای ادامه کار در نظر گرفته شد و ابتدا در خیابان خلیج‌فارس و بعد از چند سال در میدان الغدیر یافت‌آباد در زمین اهدایی شهرداری به کار خود ادامه داد. به مناسبت روز جهانی معلولان یک روز را میهمان مؤسسه بودیم و پای صحبت مسئولان، مربیان و توان‌یابان این مرکز نشستیم.

معصومه فراهانی، مدیر واحد مشارکت‌های مردمی مؤسسه نیکوکاری «رعدالغدیر»:

کارآفرینی اجتماعی را جایگزین اهدای سبد کالا کردیم!

معصومه فراهانی، دانش‌آموخته رشته علوم اجتماعی، مدیر واحد مشارکت‌های مردمی مؤسسه نیکوکاری رعدالغدیر و با حفظ سمت، مدیریت روابط عمومی مؤسسه رعدالغدیر را عهده‌دار است. وی می‌گوید: تفاوت این مؤسسه با دیگر خیریه‌ها در حوزه کارآفرینی اجتماعی است و در اصل، یک مدل مینیاتوری از مفهوم کارآفرینی اجتماعی را برای چند هدف طراحی و تعریف کرده است. در ادامه مشروح گفت‌وگو با وی را می‌خوانید.

کلیاتی درباره خدمات مؤسسه و نحوه پذیرش افراد معلول بیان کنید.

حداقل سن افرادی که پذیرش می‌شوند ۱۴ سال و حداکثر ۴۰ سال است. این مؤسسه افراد دارای هر نوع معلولیت به جز معلولان ذهنی را پذیرش می‌کند. ممکن است بین این افراد کسانی بازمانده از تحصیل باشند و در این بارهم تدبیر شده است. آنها در کلاس‌های نهضت سواد آموزی دایر در همین مؤسسه شرکت می‌کنند. در این مجموعه خدماتی از جمله آموزش‌های حرفه‌ای در زمینه‌های کامپیوتر، صنایع دستی، دوره‌های هنری طراحی و دوخت و غیره ارائه می‌شود. افراد بعد از گذراندن آزمون داخلی، در آزمون سازمان فنی و حرفه‌ای شرکت می‌کنند و مدرک بین‌المللی فنی و حرفه‌ای ارائه می‌شود.

به غیر از توانمندسازی آموزشی، خدمات دیگری هم ارائه می‌شود؟

مددجویان وقتی وارد مؤسسه می‌شوند که سال‌ها از معلولیت آنها گذشته است، بنابراین آیتمی که بتواند به بهبود وضعیت جسمی آنها کمک کند و جلوی پیشرفت بیماری را بگیرد، کار درمانی است. ما یک مرکز دندانپزشکی متمرکز داریم که خدمات آن کاملاً رایگان است. پزشکان هم داوطلبان خیری هستند که بیماران را معالجه می‌کنند. در این مرکز همه خدمات به استثنای ایمپلنت و لاپراتوار انجام می‌شود. ساختمان و همه تجهیزات آن هم اهدایی از سوی خیرین است. خدمات بدون تبعیض است و به همه معلولان سراسر کشور خدمات داده می‌شود. مگر در مواردی که معلولیت محرز نباشد. آن وقت با یک معرفی نامه کار درمانی انجام می‌گیرد. خدمات درمانی دیگر مانند جنبه‌درمانی، کلینیک زنان و زایمان، ژنتیک، تغذیه و ارتوپد نیز ارائه می‌شود. گاهی پزشکان خیر افراد معلول را در مطب با کلینیک می‌پذیرند و آنها را رایگان ویزیت می‌کنند. خدمات دیگر نیز مشاوره و مهارت‌های زندگی از جمله مشاوره حقوقی، خانوادگی و تحصیلی است که هم برای معلولان است و هم برای خانواده‌ها. خدمات مددکاری هم با نظر کارشناسان شورای ارزشیابی به هر مددجویی که داشته باشد، ارائه می‌شود، مانند بورسیه حجاب، وقف مسکن، کالا، هزینه درمان و حتی جهیزیه.

بنا به توضیحات شما، وجه تمایز این مؤسسه با دیگر مؤسسه‌ها، به هم‌ریختن ساختارهای سنتی مردم‌نهاد است که نگاه‌شان تک‌بعدی است. در این باره توضیح می‌دهید.

دقیقاً همین طور است. این مؤسسه تفاوتش با دیگر خیریه‌ها در حوزه کارآفرینی اجتماعی است و در اصل یک مدل مینیاتوری از مفهوم کارآفرینی اجتماعی را برای چند هدف طراحی و تعریف کرده است. اول به جامعه هدف نشان می‌دهد که می‌توانند. چرا که بسیاری از آنها ابتدا با هدف پر کردن اوقات فراغت وارد مؤسسه می‌شوند اما بعد از آشنایی با فعالیت‌های مرکز تفکرشان تغییر می‌کند. سپس با اعتمادبه‌نفس بالا کار را هدف شروع و دنبال می‌کنند. اینگونه سطح تقاضا و مطالبه‌شان مثبت می‌شود. دوم تغییر تفکر جامعه است. اینکه معلول تنها برای ماندن در خانه و گرفتن خدمات نیست. این تغییر باعث شده است امروز بخش خصوصی سازمان‌ها که تا دیروز با چالش نیروی انسانی روبه‌رو بودند، درخواست نیروی کار داشته باشند تا برنامه‌ها و اهداف‌شان را به تنها اجرا بلکه رهبری و راهبری کنند. طوری که بعضی از مددجویان در حال حاضر در رده‌های بالایی سازمانی و حتی وزارتخانه‌ها مشغول کار هستند. به طور مثال مددجویانی که در مرکز تماس هدفمندی بارانه‌ها مشغول کار بودند، بعد از مدتی به دلیل کارایی بالا و حوصله زیاد، به دعوت وزیر کار اسبق در وزارتخانه مشغول کار شده‌اند. مددجویی هم داشتیم که شرایط زندگی بسیار سختی داشت و حاضر بود هر کاری انجام دهد. مد